

تاریخ، علمی است که ما را از حوادث و وقایع زمانهای گذشته و نیز از علل و اسباب آن حوادث و وقایع و رابطه میان آنها آگاه می‌سازد. عنصر اصلی و کلیدی این علم، "زمان" است و درک زمان و رابطه و نسبت امور و اشیا با زمان، از شئون خاص انسان است.

در فلسفه و بویژه در بحث معرفت در باب حقیقت زمان و چیستی آن و کیفیت ادراک زمان توسط آدمی، بحثهای گسترده‌ای شده است. آنچه تبیین و توضیح زمان را دشوار می‌سازد، این است که زمان خود یک شئی محسوس نیست که در کنار اشیای محسوس و ملموس دیگر قرار داشته باشد. با این حال همه کس از زمان، درکی بی‌واسطه و شهودی دارد بی آنکه در خارج از ذهن ما، مابازای مجسمی داشته باشد. فیلسوفان از دیرباز درباره نحوه وجود زمان و نحوه ادراک آن اندیشه کردند و آرای حکیمانی مانند ارسطو و لایب نیتس و نیوتون و کانت و برگسون در مغرب زمین و ملاصدرا در مشرق زمین در باب زمان، نزد اهل فلسفه معروف است. مسئله این است که زمان اگر امری محسوس است، مابازای آن در عالم خارج چیست و اگر معقول است، چگونه معقولی است که از سنخ مفاهیم کلی نیست و از احکام آن مفاهیم تبعیت نمی‌کند.

لازمه التفات به علم تاریخ، التفات به زمان است، چنانکه توجه به مباحثی مانند حرکت و قوانین آن در فیزیک، نیز ما را به تأمل در باب حقیقت زمان وامی‌دارد. انسان در زمان غرق است و این رودخانه سیال، این غریق را با خود می‌برد. توجه به زمان و درک نسبت سایر امور اشیا با آن، مستلزم آن است که انسان به جای آنکه در این رودخانه غرقی بی‌اختیار باشد، شناگری فعال شود و بتواند از آن، لافل در عالم فرض و خیال بیرون آید و به بالادست و پایین دست آن، یعنی گذشته و آینده بنگرد، تا بتواند جایگاه حوادث و وقایع و اشیا و امور را در مسیر این رودخانه که از ازل تا به ابد جاری است، معلوم و مشخص سازد. چنین کاری از همه کس ساخته نیست و اذهان تنها به قدر قدرت و قوت خود به مراتبی از این تفکر دست پیدا می‌کنند و درست به همین دلیل، همه کس به اهمیت علم تاریخ به یک اندازه و قوف ندارد. توجه و التفات به تاریخ و تاریخی فکر کردن، شأنی از شئون انسان است. در میان موجودات زنده، تنها انسان است که تاریخ دارد، بدین معنی که به تاریخ داشتن خود و اشیا و امور دیگر آگاهی دارد. می‌توان گفت: انسانها هر چه از این حیث آگاه تر باشند، فرهیخته تر و فکورترند. تاریخ برای جامعه به منزله حافظه برای افراد است. همانطور که فرد اگر حافظه خود را از دست دهد، هویت خود را از دست می‌دهد و نمی‌تواند بدون رجوع به گذشته و درک آن، هویت خود را احراز کند، جامعه نیز بدون توجه به تاریخ و بدون داشتن آگاهی و خودآگاهی تاریخی، جامعه‌ای بی‌هویت خواهد بود. جامعه‌ای که به هویت خود بی‌اعتنا باشد و آن را چنان که باید نشناسد، جامعه‌ای بی‌فرهنگ است و درست به همین دلیل می‌باید گفت که میان فرهیختگی و داشتن شعور تاریخی و به تعبیری دیگر، داشتن حس تاریخی، رابطه‌ای تنگاتنگ برقرار است.

کسی که در درک وقایع و حوادث روزگار خود و در تجزیه و تحلیل و تبیین آنها، از تاریخ مدد نجوید و سیر تاریخی امور منتهی به آن وقایع و حوادث را در نظر نیاورد، نمی‌تواند درک درستی از آنها داشته باشد. واقعیت شبیه یک حجم است که حوادث و وقایع امروز تنها سطحی از آن حجم محسوب می‌شود و همانطور که سطح بدون حجم قابل تصور نیست،

مختصری در باب اهمیت تاریخ

دکتر غلامعلی حدادعادل

تاریخی دهد و دنیایمان را وسیع تر و جهان و جهان بینی مان را غنی تر و گسترده تر کند. یکی از دلایل زنده بودن هنر و عزیز بودن هنرمندان در جوامع با فرهنگ، آن است که هنر چون دلپذیر است، ماندگار است و در این ماندگاری، یاد و نام و نشان و حکایت گذشته و گذشتگان را با خود حمل می کند و محفوظ می دارد.

مردمی که از حس تاریخی برخوردارند، آثار و نشانه های مردان و زنان بزرگ و خدمتگزار کشور خود را محو نمی کنند و با بناهای تاریخی دشمنی نمی ورزند و میراث فرهنگی و تاریخی کشور خود را که سند اصالت و قدمت و هویت آنهاست، به ثمن بخش به بیگانگان نمی فروشند. چنین مردمی اگر بدانند که دانشمندی یا شاعر و نویسنده ای و یا سردار و سیاستمداری که به کشور آنها تعلق دارد و برایشان افتخاری آفریده، چند صباحی در چند صد سال پیش در خانه ای سکونت داشته، آن خانه را به یاد او و به احترام او، به همان صورت حفظ می کنند تا نسلهای آینده با مشاهده جای پای پیشینیان خود، بدانند که راهی که به اینجا و اکنون منتهی شده، با پای چه کسانی پیموده شده است.

مردم فرهیخته اجازه نمی دهند حتی یک صفحه کاغذ دستنویس معمولی از یادداشتهای بزرگان و متفکران تباه شود و از میان برود. حتی اگر متفکر و فیلسوفی بعضی از نوشته های خود را از حیث سبک و محتوا نپسندد و تغییر دهد، مردمی که دارای حس تاریخی هستند و تاریخ در نظر آنان فقط به جنگها و پیروزیها و شکستهای سلاطین و امیران محدود نمی شود، آن نوشته ها را به عنوان سندی تاریخی که دلالت بر تحول فکری آن متفکر می کند، حفظ می کنند و مورد تحقیق و تجزیه و تحلیل قرار می دهند.

مثال بارز این نوع نگاه و نگرش، رفتاری است که مورخان فلسفه و فیلسوفان در آلمان با کانت کرده اند. ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴م.) که بیش از دویست سال از وفاتش می گذرد، در سال ۱۷۸۱م.، نخستین بار کتاب معروف و مهم خود «نقد عقل محض» را منتشر ساخت. هفت سال بعد وی با ارزیابی و انکس منتقدان و خوانندگان کتاب، ناچار به تجدیدنظر در آن کتاب شد و طبع دوم را با بازنگری و اصلاحاتی در جای جای کتاب و بازنگاری کامل یک فصل از آن، به چاپ رسانید. اما آنچه شگفت آور و تحسین برانگیز و عبرت آموز است، این است که جامعه علمی آلمان، به رغم تشخیص خود کانت، آن طبع اول را منسوخ و بی فایده و مردود ندانسته و در طول دویست سال گذشته، عموماً طبع اول و دوم کتاب «نقد عقل محض» را یک جا و همراه یکدیگر به چاپ رسانده است، تا دانشجو و استاد، در مطالعه دو روایت اول و دومی که خود فیلسوف از نظام فلسفی خود به دست داده، بتوانند به تفاوت این دو مرحله پی برند و در علت تحولی که در افکار فیلسوف حاصل شده، تحقیق کنند. حتی کسانی مانند مارتین هیدگر، فیلسوف معاصر آلمانی مدعی شده اند که طبع اول کتاب نقد عقل در مقایسه با طبع دوم آن، از اعتبار و اصالت بیشتری برخوردار است!

غالباً می پندارند موزه جایی است که اشیای عتیقه و زیبا را در آن صرفاً برای آن گرد آورده اند که مردم از تماشای آنها لذت ببرند. شک نیست که از مشاهده آثار هنری گذشتگان، لذت و انبساط خاطر حاصل می شود، اما موزه فایده ای بسیار مهم تر از این دارد. موزه هایی که در آنها دستاوردهای فرهنگی و تمدن بشر در طول تاریخی با نظمی منطقی به نمایش درآمده و مخصوصاً موزه های علمی و صنعتی با نشان دادن

انقطاع وقایع و حوادث امروز از وقایع و حوادث گذشته نیز، ممکن و معقول نیست.

برای آنکه مداخلیت درک تاریخی در آگاهی از حوادث و رویدادهای کنونی بهتر معلوم شود، مثالی می زنیم که در آن مکان، جانشین زمان شده است. فرض کنید فردی را در نقطه ای از یک شهر بزرگ دستگیر کنند و چشم او را ببندند و در خود رویی بنشانند و از خیابانها و کوچه های متعدد عبور دهند و به جای دیگر ببرند و آنگاه چشم او را باز کنند. چنین کسی جایی را که در آن چشم او را باز کرده اند، خواهد دید و می تواند بگوید که آن خانه بزرگ یا کوچه است و در آن اتاق چه هست و چه نیست، اما هرگز نمی تواند بداند آن خانه کجاست و چگونه می توان از جای دیگر به آنجا راه پیدا کرد و رسید. به عبارت دیگر او نمی تواند میان آنجا که هست با جاهای دیگر، رابطه و نسبتی برقرار کند و اگر فرضاً تلفنی در اختیار داشته باشد و بتواند از آن طریق با کسی صحبت کند، نمی تواند به او نشانی بدهد و بگوید من در کجا هستم. حال گوئیم وضع کسی که نخواهد یا نتواند میان اوضاع و احوال امروزی جامعه و جهان خود با حوادث و وقایع دیروزی و پیروزی رابطه ای برقرار کند و نخواهد با شروع از گذشته و فهم حوادث و وقایع و پیگیری آنها و درک رابطه میان آنها، مسیر منتهی به حوادث امروزی را طی کند، درست شبیه همان کسی است که چشمش را در مبدأ حرکت بسته باشند و در مقصد باز کرده باشند. درک و دریافت آن کس که مسیر زمانی مقدم بر وقایع امروزی را نداند و نشناسد، شبیه درک و دریافت کسی است که مسیر منتهی به جایگاه مکانی خود را نادیده و نشناخته باشد، یعنی به همان اندازه، سطحی و ناقص و محدود است.

چنانکه گفتیم داشتن حس تاریخی نشانه فرهیختگی است. افراد و ملت‌های فرهیخته فقط در زمان حال زندگی نمی کنند، بلکه در عین حال، گذشته و آینده را نیز در نظر می گیرند. زندگی کردن در صرف زمان حال و اعراض از تفکر درباره گذشته و نداشتن دغدغه آینده، خاص حیوان است، انسان نمی تواند فقط و فقط در زمان حال زندگی کند، انسان تاریخ دارد و موجودی تاریخ فهم است و آگاهی و خودآگاهی او، مستلزم تاریخ آگاهی است. (۲) به حکم همین تاریخ آگاهی است که ملت‌های فرهیخته از گذشته اعراض نمی کنند و زندگی امروزی را همواره با نشانه هایی دال بر گذشته می آمیزند تا هویتی استوارتر و فرهنگی غنی تر داشته باشند و موقعیت امروزی جهان و جامعه خود را عمیق تر و صحیح تر درک کنند.

در جامعه با فرهنگ، هر چیز و هر کس، به محض آنکه کارایی و عمرش به پایان می رسد و از صفحه جغرافیای کارایی و سودآوری حذف می شود، یا به عرصه تاریخ می گذارد و نه تنها فراموش نمی شود، بلکه در جایگاه تاریخی خود قرار می گیرد و منزلت و ثبات پیدا می کند. در چشم اهل خرد، هر چیز که بتواند ما را با گذشته آشنا کند و از روزگار رفته نشانی داشته باشد و از آن خبری دهد، عزیز است و باید حفظ شود، ولو آنکه تکه سنگی باشد که هزاران سال پیش در دست انسانی شکل گرفته باشد و تنها نقشی محو و مبهم از کار و اندیشه او، با خود داشته باشد. نقاشیها و خطوط بازمانده بر دیوار غارها، بناهای تاریخی، کتابها و اسناد و مدارک، و خلاصه آنچه امروزه میراث فرهنگی نامیده میشود، همه و همه ابزارها و وسایلی است که می تواند ما را از سطحی نگری و روزمرگی رها سازد و به مادرک



نمونه های اولیه ابزارها و دستگاهها و مجسم ساختن سیر تحول و تکامل آنها در زمان، در حقیقت، مراحل مختلف تکامل اندیشه بشری و پیوستگی این مراحل به یکدیگر و تأثیر آنها را در یکدیگر نشان می دهند. اگر در ملتی حس تاریخی وجود داشته باشد، وقتی یک لوکوموتیو قطار و یا یک مولد برق و یک ضبط صوت و اتوی لباس، از رده خارج و اصطلاحاً بازنشسته می شود، تازه نوبت به محققان تاریخ علم و صنعت می رسد که با نشانیدن آن در صف اختراعات، جایگاه تاریخی آن و ارتباط آن با مرحله ماقبل و مابعد آن را مشخص سازند و این شئی به ظاهر بی مصرف را، به یک ابزار آموزشی برای تقویت ذهن و فهم بینندگان مبدل کنند. دور انداختن اشیای قدیمی و آثار گذشتگان، کار آسانی است و به راحتی می توان همه چیز را به فراموشی سپرد. اما ملتی که با دستاورد پیشینیان خود با سهل انگاری و بی مبالاتی رفتار کند، در تندباد حوادث روزگار، بهای سنگینی خواهد پرداخت.

اگر بگوییم ما مردم ایران به رغم تاریخ کهن ملت خود و جغرافیای گسترده کشورمان، نسبت به موارث تاریخی و فرهنگی خویش جفا کرده ایم، گزاف نگفته ایم و اگر بگوییم حس تاریخی و تاریخی نگری و خودآگاهی تاریخی در ما ضعیف است، سخنی به حق گفته ایم. ما غالباً کتابخانه ها و دستنوشته های استادان خود را پراکنده می سازیم و دور می ریزیم. دستگاهها و ماشین آلات صنعتی و قدیمی را مزاحم و مایه دردسر می دانیم و آنها را ذوب می کنیم و حتی یک نمونه از آنها را نیز به موزه نمی سپریم. قدر نسخه های خطی و اشیای زیرخاکی را چنان که باید نمی دانیم و از ارزش مکاتبات شخصیت های علمی و فرهنگی با یکدیگر غافلیم، نه فقط از زندگانی و خصوصیات سعدی و حافظ خیر و اثری نداریم، بلکه از احوال و آثار شخصی شاعر بزرگی مانند پروین اعتصامی نیز که تنها شصت و چهار سال از مرگ او می گذرد، در هیچ کجا نشان و نشانه ای یافت نمی شود. به قول حافظ:

با هیچ کس نشانی زان دلستان ندیدم
یا من خیر ندارم، یا او نشان ندارد!

ما فرزندان و جوانان خود را آنطور تربیت نمی کنیم که بر دیوار بناهای تاریخی یادگاری نویسند و آنها را با میخ و چاقو نتراشند و نخرانند. ما محتاج تقویت حس تاریخی در جامعه ایران هستیم تا گذشته را در ذهن و ضمیر ما زنده و حاضر نگه دارد. به یاد داشته باشیم که گفته اند و درست گفته اند که: «ملتی که گذشته نداشته باشد، آینده ندارد و ملتی که درس تاریخ را نیاموزد، ناچار به تکرار آن خواهد شد.»

پی نوشتها:

۱- مقاله ریاست محترم مجلس شورای اسلامی که در جشن نامه استاد دکتر محمد خوانساری به کوشش فرهنگستان زبان و ادب فارسی به چاپ رسیده است و به دلیل اهمیت و ارتباط آن در فصلنامه تحقیقات تاریخی گنجینه اسناد ملی نیز به چاپ می رسد.

۲- البته این سخن به معنی نفی آن نکته که پیشوایان دینی و عارفان در شناختن قدر وقت و مغمتم دانستن «حال» گفته اند، نیست. عارفانی مانند حافظ که توصیه کرده اند «وقت و دم را باید غنیمت شمرد» و مانند مولانا از صوفیان خواسته اند که «این الوقت» باشند و پیشوایانی مانند علی - علیه السلام - که گفته اند: «ما فات مضی و ماسیاتیک فاین قم فاغتمم الفرصة بین العدمین نظر به مفاهیم و حقایق دیگری داشته اند که با آنچه مقصود ماست، تفاوت دارد.